

آشفتگی معنایی تروریسم

تاریخ دریافت: 85/7/12 تاریخ تأیید: 85/9/25
رضا سلیمانی*

تروریسم یکی از واژه‌های مبهم در عرصه بین‌المللی است که به علت پیچیدگی مفهوم و مصادیق آن با نوعی «بحران معنا» در تعریف و تحدید قلمرو آن مواجه هستیم. تعاریفی که از تروریسم و ابعاد آن ارائه شده بیش از آنکه منطبق بر عینیت‌گرایی و پذیرش دوگانگی ارزش / واقعیت باشد، برگرفته از برساخته‌های گفتمانی و تبلیغی است. در شرایط بحران معنا در معرفی تروریسم چند پرسش اساسی مطرح می‌شود: چه چیزی تروریسم را از سایر اشکال منازعه خشونت آمیز متمایز می‌سازد؟ چرا خشونت یک دولت یا گروه تروریستی و خشونت گروه یا دولتی دیگر پاد تروریستی معرفی می‌شود؟ چرا برخی گروه‌ها و افراد در یک زمان «مبارزان آزادی» معرفی می‌شوند و همان گروه‌ها، با حفظ ایدئولوژی افراطی خود، در زمان دیگر و در شرایط سیاسی دیگر «تروریست» نامیده می‌شوند؟ هدف مقاله حاضر، بررسی و تبیین ایده‌ها و مشکلات اصلی موجود در روند مفهوم سازی تروریسم در دو گفتمان رسمی - سیاسی و علمی - آکادمیک است.

واژه‌های کلیدی: تروریسم، آنتی تروریسم، هژمونی، آنتی هژمونی.



«تنها چند ساعت پس از واقعه یازده سپتامبر 2001، بسیاری از روزنامه نگاران و اصحاب دانشگاه‌ها در آمریکا نوشتند که دوره پست مدرنیسم به سر آمده، مرز میان خیر و شر مشخص شده و نسبی‌گرایی بالاجبار منسوخ شده است.¹»

دیرینه‌شناسی و مسئله تعریف تروریسم در گفتمان علمی

عمده ادبیات تولید شده در گفتمان پسامدرن به دنبال ساختار شکنیⁱ از فرا روایت‌های موجود در تعاریف مدرنیستی از مفهوم تروریسم است. در رهیافت پسامدرنیستی گرایش‌های ارتدوکسی (راست‌گرا) و جوهر‌گرایانه در خصوص مفهوم تروریسم زیر سؤال می‌رود و ثنویت معنایی، به عنوان اقتضای فلسفه مدرن غرب، میان خوب / بد، خیر / شر، حق / باطل و تروریست / ضد تروریست نادیده انگاشته می‌شود. در حقیقت در رهیافت‌های فرامدرن خصیصه و شناسه «بازنمایی»ⁱⁱ در باره حدود و ثغور معنایی تروریسم و آنتی تروریسم مورد چالش اساسی قرار می‌گیرد تا زمینه برای ظهور یک فضای بینا نظری ایجاد شود. این فضای بینا نظری تلاش می‌کند تا گفتمان آلودگی مفهوم تروریسم را که از اواخر دهه 1970 به دغدغه جدی روابط بین‌المللی تبدیل شده است نشان دهد. البته این به آن معنا نیست که چالش‌هایی که پسامدرنیته در مقابل «تعاریف جوهرگرا»ⁱⁱⁱ قرار داده است، متون موجود در خصوص تروریسم را «جاب‌جاء»^{iv} و مضمحل می‌کند، بلکه رهیافت‌های پسامدرن ضمن پذیرش واقعیتی به نام «تروریسم» و هویتی به نام «تروریست-

i. Deconstruction.

ii. Representation.

iii. Essentialist Definition.

iv. Dislocated.

ها» به مخالفت با هر گونه «عینیت‌گرایی»^۱ در شناسایی و شناساندن آنها برمی‌خیزد. اگر بخواهیم شرایط امکان‌پذیر پیدایش تعاریف علمی از تروریسم را به دست آوریم، دیرینه‌شناسی میشل فوکو به کمک ما می‌آید. مسأله اساسی در این خصوص درک و فهم شرایط پیدایش تروریسم و تروریست‌ها به عنوان موضوع دانش است. مفهوم «صورت‌بندی دانایی» یا «اپیستمه» از مفاهیم اساسی مورد بحث فوکوست^۲ که با برداشت آزادانه از آن می‌توان صورت‌بندی تعاریف موجود در خصوص تروریسم را بررسی کرد. از این منظر اپیستمه تروریسم عبارت از مجموعه روابطی است که در یک مقطع تاریخی به کردارهای گفتمانی موجد دانش‌ها، علوم و نظام‌های فکری وحدت می‌بخشد. به این ترتیب، اپیستمه تروریسم نوعی از دانش نیست، بلکه مجموعه روابطی است که در یک عصر تاریخی میان علوم در سطح قواعد گفتمانی به وجود آمده است.

دیرینه‌شناسی فوکو به ما می‌آموزد که چگونه می‌توان قواعد نهفته و ناآگاهانه تشکیل‌گفتمان‌ها در علوم انسانی را تحلیل کرد. در حقیقت روش وی به خوبی مشخص می‌کند که چه مفاهیمی در علم تروریسم معتبر و چه مفاهیمی نامعتبر تلقی می‌شوند؛ چه گزاره‌هایی در شناسایی تروریسم جدی و علمی و چه گزاره‌هایی غیر جدی و غیر علمی شناخته می‌شوند. دیرینه‌شناسی فوکو نشان می‌دهد آنچه در چارچوب گفتمان علمی تروریسم مطرح می‌شود کشف معنایی نهفته یا حقیقتی عمیق نیست، بلکه توصیف قدمرو و وجود و عملکرد کردارهای گفتمانی است که صورت‌بندی معرفتی بر اساس آنها تشخیص و قطعیت می‌یابد. در این چارچوب هر گفتمان در خصوص تروریسم تاریخت خاصی می‌یابد و از



این حیث در مسیر اجتناب ناپذیر واحدی قرار نمی‌گیرد، بلکه اشکال و رشته‌های مختلفی از توالی و پیوستگی در شناسایی مفاهیم و مصادیق آن به وجود می‌آید.

در دیرینه شناسی، مشابه آنچه در تبار شناسی خواهیم گفت، سخن از گسسته‌ها، شکاف‌ها، خلأها و تفاوت‌هاست نه از تکامل، ترقی و توالی اجتناب ناپذیر. به عبارت ساده‌تر، در این رویکرد به جای پرداختن به نقطه آغاز و منشأ تروریسم با پراکندگی و تفرق معنایی و شرایط گوناگون صورت‌بندی‌دانی در فهم تروریسم سر و کار داریم.³

از این منظر هیچ‌گفتمان به اصطلاح علمی را با موضوع تروریسم نمی‌توان یافت که نیل به فراگفتمان و فراتئوری در آن مطابق با حقیقت باشد. به سخن دیگر به جای «علم تروریسم»، مواجهه با «علم‌های تروریسم» می‌شویم که هرگونه عقلانیت و گفتمانی را که در جایگاه استعلایی قصد تعریف علمی تروریسم را داشته باشد، محکوم به جزمیت‌گرایی می‌نماید. در واقع تفسیر دیرینه شناسی از تروریسم، «حاکمیت سوژه» و تداوم تاریخ اندیشه‌های موجود در این خصوص را به عنوان تداوم گسست ناپذیر آگاهی مسلط انسانی زیر سؤال می‌برد و از آن «مرکززدایی»ⁱ می‌کند.

به این ترتیب رسیدن به تعریفی جامع و مانع (علمی) از تروریسم با در نظر گرفتن زنجیره تبدیل و تبدل میان واقعیت، برساخته گفتمانی، برساخته اجتماعی و امری نزدیک به محال است. در حقیقت وقتی واقعیت بیرونی اقدامات تروریستی به مثابه گزاره‌ها و گفتمان‌های مرجح در یک دوره تاریخی خاص در نظر گرفته می‌شوند، زمینه برای برساختگی اجتماعی آن فراهم شده و به تدریج «انگاره-

ای» از تروریسم / تروریست‌ها شکل می‌گیرد که دیگر به راحتی خدشه‌پذیر نخواهد بود. در چنین فضای گفتمان آلودی، «تهدید» لزوماً ما به ازای خارجی و فرا تاریخی پیدا نمی‌کند. به عبارت دیگر، تهدید در این شرایط نه موضوع شناخت بلکه موضوع تعریف و باز تعریف است. بنابراین تحت تأثیر سایه سنگین گفتمان می‌توان از پدیده‌ای که در یک دوره زمانی که اساساً تهدید نیست، تهدید ساخت و چنان که سازنده گرایان معتقدند نقطه عزیمت و واحد تحلیل را در خصوص تروریسم نه تروریست‌ها و اعمال آنها بلکه انگاره‌های قرارداد که برساخته می‌شوند و به عنوان تهدید و «دگر» و در چارچوب الگوهای دوستی و دشمنی جلوه‌گر می‌گردند.

در چنین بستری، ارائه هر گونه تعریف و باز تعریف علمی از تروریسم گرایشی قوی به سوی فراگفتمان پیدا می‌کند. این میل به فراتئوریک و فراگفتمان شدن همواره با خشونت گفتمانی ملازم بوده است. به عبارت دیگر، به محضی که پا در سرزمین فراگفتمان می‌گذاریم و به محضی که گفتمان به سوی فراگفتمان حرکت خود را آغاز می‌کند، گرفتار خشونتی می‌شویم که فوکو آن را خشونت علیه واژه‌ها و در واقع بدترین نوع خشونت‌ها می‌نامد.

برخی نویسندگان با آگاهی از محدودیت‌های فراروی مفهوم سازی علمی از تروریسم به انتزاع عناصر مشترک در اعمال تروریستی علاقه‌مند شده‌اند. برای نمونه آلکس اشمید عناصر مشترک و اصلی در تعاریف ارائه شده از تروریسم را این گونه برشمرده است:

اعمال خشونت و زور، تعقیب اهداف سیاسی، ایجاد وحشت و ترس، تهدید و واکنش‌های پیش‌دستانه، آماج خشونت و سازمان یافتگی خشونت.⁴ در حقیقت تعاریفی که در این زمینه وجود دارد دست کم سه خصیصه مشترک را مد نظر قرار



می‌دهند:

اول، به کارگیری خشونت یا دست کم تهدید به اعمال آن: جی. آنجلو کورلت در این خصوص یادآوری می‌کند که نیازی نیست که تحقق عینی خشونت را تروریسم بنامیم، بلکه تهدید به اعمال آن نیز می‌تواند از عناصر ذاتی اعمال تروریستی باشد؛⁵

دوم، خشونت با اهداف سیاسی: به منظور تفکیک تروریسم از سایر اشکال خشونت و اعمال بزهکارانه‌ای مانند قتل یا سوء قصد با انگیزه‌های اقتصادی و شخصی، برخی نویسندگان صرفاً گروه‌ها و بازیگرانی را در زمره تروریست‌ها قرار می‌دهند که در صدد تحت تأثیر قرار دادن اعمال و رفتار سیاسی حاکمان از طریق اعمال خشونت‌آمیز هستند؛⁶

سوم، غیر نظامیان، آماج تهدیدات و آسیب‌های تروریستی: خصیصه‌ای که به عنوان عنصر اصلی متمایزکننده تروریسم از سایر اشکال خشونت مطرح شده آسیب رساندن به شهروندان یا تهدید به اعمال خشونت علیه آنان است. به گونه‌ای که ایجاد ترس و به راه انداختن آثار روانی مخرب علیه شهروندان مهم‌ترین ویژگی تروریسم و اعمال تروریستی قلمداد می‌شود.⁷

با این وجود تعاریفی که با جمع‌آوری عناصر مشترک در رفتارهای تروریستی می‌خواهند شأنیت فرا تاریخی و علمی خود را تثبیت و تحکیم نمایند، نوعی خشونت گفتمانی را علیه عناصر هنجاری - اخلاقی در مفهوم سازی تروریسم اعمال می‌کنند.

آلفرد جی فورتین در مقاله‌ای تحت عنوان «یادداشت‌هایی درباره یک متن تروریستی» به بررسی تمایزی می‌پردازد که میان جنگ متعارف با تروریسم و سربازان با تروریست‌ها برقرار می‌شود. به نظر وی در برخی متون موجود میان خشونتی که توسط یک سرباز و در اطاعت از مراجع قانونی قدرت علیه دشمنان اعمال می‌شود

و خشونت‌هایی که تروریست‌ها به طور غیر قانونی و علیه افرادی که در موقعیت‌های جدی نیستند به کار می‌بندند، تفکیک مشخصی صورت پذیرفته است. به نظر وی چنین تمایزاتی بیش از آنکه به ساختاری مفهومی تروریسمⁱ بپردازد، تلاش می‌کند از طریق بررسی رابطه تروریست - قربانی از آشنایی معنایی و گفتمانی در این خصوص فرار کند. در این ساختاری گمراه کننده بیش از آن که اجماعی بر سر شناسایی تروریسم و تروریست‌ها به وجود آید، «وضعیت قربانیان»ⁱⁱ مورد توجه و دقت نظر قرار می‌گیرد.

به طور خلاصه، بر اساس آموزه‌های دیرینه شناسی، تعاریف ارائه شده در خصوص تروریسم و تروریست به رغم داعیه علمی، فرا تاریخی و فراتئوریک خود، اساساً خصلتی تاریخی و محصور در زمان دارند و صورت بندی‌های مختلف دانی در باره تروریسم معانی و مصادیق متنوعی را به وجود آورده است. در حقیقت هیچ فراگفتمانی نمی‌تواند خود را از مشکلاتی که گریبانگیر تعریف علمی تروریسم است رهایی بخشد و نهایتاً پادگفتمان‌های متعدد هر یک خود را علمی و گزاره‌های مندرج در گفتمان‌های دیگر را غیر علمی لقب می‌دهند. آن گونه که اشمید و جانگمن خاطر نشان کرده‌اند به همان اندازه‌ای که نویسندگان برای ارائه مفهوم و مصادیق متقن از تروریسم «جوهر» بر کاغذ چکانده‌اند، به همان میزان تروریست‌ها «خون»⁸ قربانیان خود را بر زمین ریخته‌اند.

تبار شناسی و قدرت زدگی گفتمان تروریسم

گذر از دیرینه شناسی به تبار شناسی در اندیشه‌های فوکو زمینه فهم فرضیه امکان



ناپذیری ارائه تعریف علمی از تروریسم را با در نظر گرفتن روابط قدرت فراهم می‌آورد. به زبان ساده‌تر، هر چند در هر دو شیوه دیرینه شناسی و تبارشناسی به جای نقطه آغاز و منشأ تروریسم از تفرق، تفاوت و پراکندگی معنایی و مصداقی آن سخن به میان می‌آید، لیکن تبارشناسی تنها با گفتمان سر و کار ندارد بلکه در آن روابط دانش - قدرت و پیوند صورت‌بندی‌های گفتمانی با حوزه‌های غیر گفتمانی مورد تأکید و توجه قرار می‌گیرد.⁹

مسئله اصلی در تبارشناسی تروریسم این است که چگونه تروریسم / تروریست‌ها به واسطه قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش به عنوان سوژه و آبژه تشکیل می‌شوند. از این نگاه علم و دانش تولید شده در خصوص تروریسم نمی‌تواند به تفکر استعلایی و ناب تبدیل شود بلکه عمیقاً با روابط قدرت درآمیخته و همپای پیشرفت در اعمال قدرت پیش می‌رود. در تحلیل کلی‌تر بر خلاف تصور رایج روشنگری که معتقد است دانش تنها وقتی ممکن می‌شود که روابط قدرت متوقف شده باشد، تبارشناسی تعامل دو سویه‌ای میان قدرت و دانش برقرار می‌کند. در این تعامل مکانیسم‌های قدرت متضمن تولید ابزارهای مؤثری برای ایجاد و انباشت دانش هستند. در حقیقت تأکید در تبارشناسی تروریسم بر روی انتشار تکنولوژی‌های قدرت و روابط آنها با پیدایش اشکال خاصی از دانش تروریسم و مصداق آن است. فوکو بر خلاف سنت فکری که به وجود آمدن دانش را به متوقف شدن قدرت منوط می‌داند، معتقد است دانش نمی‌تواند خارج از نواهی، اوامر و خواسته‌ها و منافع به منصفه ظهور برسد. از نظر وی دانش و قدرت به طور مستقیم بر یکدیگر دلالت می‌کنند، به این معنا که هیچ روابط قدرتی بدون تشکیل رشته‌ای از دانش و

همین‌طور هیچ رشته‌ای از دانش نمی‌تواند بدون ساخت قدرت وجود داشته باشد.¹⁰ در حقیقت در دیدگاه تبارشناسانه فوکو میان دانش / قدرت، ایده / ماده و منطق / خشونت رابطه معناداری به وجود آمده، قدرت سمبولیک اصول و چارچوب‌های شکل‌گیری واقعیت را تحمیل می‌نماید. بر خلاف دیدگاه پوزیتویسم در خصوص علم، تبارشناسی وی اهمیت ایده‌ها، دانش، بازنمایی و ایدئولوژی را در ساخت بنیادی واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی در نظر می‌گیرد. در حقیقت فوکو بر خلاف ایده آلیسم فلسفی محض بر شکل‌گیری حوزه دانش توسط یا در خدمت روابط قدرت مسلط تأکید ویژه‌ای می‌ورزد. به طور خلاصه، وی تفکیک و جدایی میان تولید دانش و تولید قدرت را به کلی رد می‌کند.¹¹ برتلسن در کتاب **دیرینه شناسی حاکمیت** به شیوه فوکو استدلال می‌کند که بدون یک اسلوب مناسب دانش، حاکمیت نمی‌تواند وجود داشته باشد، همان طوری که در نبود حاکمیت، دانش قدرت سازمان‌دهی واقعیت و تشکیل موضوعات و رشته‌های پژوهش را از دست می‌دهد.¹² با برداشت آزاد از اندیشه‌های فوکو در تبارشناسی می‌توان نشان داد که قدرت مولد معرفت و دانش در حوزه شناسایی تروریسم است و آنچه به عنوان تروریسم / ضد تروریسم یا تروریست / ضد تروریست باز شناسایی می‌شود دقیقاً در حوزه سیاسی مرتبط با قدرت شکل می‌گیرد. در تبارشناسی فوکو گفته می‌شود قدرت‌ها به طور تناقض آمیزی مقاومت خود را باز تولید می‌کنند، چرا که برای برقراری و استمرار خود نیازمند وجود نقاط مقاومت هستند. قدرت‌های قاعده ساز، گفتمان تروریسم و آنتی تروریسم را تولید می‌کنند و به جدال با تروریست‌ها برمی‌خیزند. قدرت حاکم حامل



خشونت‌گفتمانی است که طی دو استراتژی جذبⁱ و طردⁱⁱ در صدد تحمیل خود به پادگفتمان‌های موجود در خصوص تروریسم و مصادیق آن است. موفقیت گفتمان مسلط در قبولاندن مفاهیم و مصادیق مدنظر خود در باره تروریسم موجب گسترده‌تر شدن هر چه بیشتر چتر معنایی و جذب سایر پادگفتمان‌ها در آن می‌شود؛ در غیر این صورت شاهد طرد و انزوای سایر پادگفتمان‌ها از سوی گفتمان قدرتمندتر هستیم.

رابطه ساختار دانایی و ساختار قدرت ما را به این نکته می‌رساند که تعاریف به اصطلاح علمی ارائه شده از تروریسم مشخصاً تحت چنبره مواضع قدرتی قرار می‌گیرد که محقق آن را در خدمت و حمایت از منافع رسمی - حکومتی اتخاذ می‌کند. همان طور که «کرینشا مارتا» تصریح می‌کند:

تعاریف هنجاری همواره زمینه‌های جنجال را فراهم می‌کند. اگر تروریست آن چیزی است که تعریف کننده آن «مخالف خود» می‌خواند صرف نظر از این که وی مبارز آزادی است یا خیر، در این صورت این واژه بیش از آن که تعریفی علمی داشته باشد، یک صفت، ترفند و برچسب بدون در نظر گرفتن وابستگی‌های ایدئولوژیکی تروریست‌ها و چیستی تروریسم است.¹³

در حقیقت تعریف تروریسم یکی از بهترین مثال‌ها از وجود گرایش‌هایی است که با در نظر گرفتن منافع معرفین آن، رسیدن به توصیف و تبیین بی‌طرفانه را غیر ممکن می‌سازد. پیوند میان مفهوم تروریسم و منافع و تکنولوژی قدرت گروه‌ها، احزاب و دولت‌ها علت اصلی شکست پروژه تعریف علمی این پدیده است. از جمله تعاریف محسوسی که تحت تأثیر منافع متضاد قرار گرفته، توضیحاتی است که در خصوص اعمال

i. Inclusion.
ii. Exclusion.

فلسطینیان از یک سو و اسرائیلی‌ها از سوی دیگر ارائه شده است. در یک طرف گفته می‌شود کلیه حملاتی که علیه غیر نظامیان انجام می‌شود در زمره اعمال تروریستی قرار می‌گیرد؛ برای مثال ما هاتیر محمد، نخست وزیر سابق مالزی، معتقد است صرف نظر از این که مهاجمان دست به حملات منظم یا نامنظم بزنند و صرف نظر از این که آنها از طرف خود عمل کنند یا از محافل رسمی - حکومتی دستور بگیرند، از این حیث که حملات علیه غیر نظامیان صورت می‌گیرد می‌بایست آنها را جزء تروریست‌ها قرار داد.

در طرف دیگر دیدگاه رهبران برخی کشورهای اسلامی از جمله ایران و سوریه قرار می‌گیرد که اعمال فلسطینیان را به این دلیل که مقاومتی در مقابل اشغالگری به شمار می‌رود از مصادیق تروریسم نمی‌دانند. حق دفاع مشروع بر اساس ماده 51 منشور سازمان ملل، مهم‌ترین مستمسک حقوقی است که حامیان این ایده بر آن تأکید می‌ورزند. در این دیدگاه مقاومت فلسطینیان کاملاً متفاوت از حملات تروریستی نیویورک در یازده سپتامبر 2001 است که سازمان کنفرانس اسلامی آن را محکوم کرده است.¹⁴

حتی در مواردی که دولت‌ها با ارائه لیستی از سازمان‌های تروریستی تلاش می‌کنند از مشکلات موجود در تعریف تروریسم شانه خالی کنند مشکل قدرت زدگی گفتمان علمی تروریسم به جای خود باقی است. «بریان ویتیکر»¹⁵ برخی مثال‌ها از وجود چنین استناداردهای دوگانه‌ای را در قانون ضد تروریسم بریتانیا ارائه می‌دهد. در این قانون حزب کارگران کردستان فعال در ترکیه غیر قانونی خوانده شده است، در حالی که برخی سازمان‌های کردی اپوزیسیون در



عراق مانند KDP یا PUK غیر قانونی ارزیابی نشده‌اند. همچنین در قانون ضد تروریسم بریتانیا سازمان مجاهدین خلق غیر قانونی و تروریستی معرفی شده است، با این وجود شاخه فعال آن در عراق قانونی تشخیص داده شده است.¹⁵

نمونه دیگر از وجود چنین شاخصه‌های دوگانه-ای موضوع گیری متغیر دولتمردان آمریکایی در خصوص تروریسم است. رونالد ریگان در 1985 در دیدار با مجاهدان افغان و اعضای القاعده که در آن زمان در حال مبارزه با نیروهای اشغالگر شوروی در افغانستان بودند آنان را «مبارزان راه آزادی» همچون بنیان‌گذاران آمریکا خوانده بود، در حالی که دولتمردان آمریکایی پس از وقوع حملات یازده سپتامبر 2001 همین گروه را رسماً در لیست گروه‌های تروریستی قرار دادند.

آشفته‌گی معنایی در خصوص مفهوم تروریسم به قدری جدی است که تلاش برای ایجاد و حفظ مرز روشنی میان تروریسم به صورت یکی از کار ویژه‌های عمده دولت نوین در آمده است. شولتس، وزیر خارجه وقت آمریکا در سال 1985 در نطقی در این خصوص یادآور شد:

وقتی ما روی تعریف خودمان درباره تروریسم به توافق می‌رسیم، تمایز تروریسم و ضد تروریسم روشن است! ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که تحریف زبان موجب تیره و تار شدن شناخت ما از تروریسم گردد. ما تفاوت تروریست‌ها از رزمندگان آزادی را می‌دانیم و وقتی به دنیا می‌نگریم در تشخیص و تفکیک آنها از یکدیگر مشکل نداریم!¹⁶

به هر حال تصمیم به این که چه چیزی در گستره تعریف تروریسم / تروریست‌ها قرار بگیرد و چه چیزی خارج از آن شناسایی شود؟ امری است که قویاً به وسیله منافع دولت‌های

قدرتمندتر تعیین و تقدیر می‌گردد. در حقیقت تروریسم عنوانی است برای خشونت افراد، گروه-ها و دولت‌هایی که از حمایت قوی‌ترها برخوردار نیستند.¹⁷

به این ترتیب مسئله اصلی در رویکرد تبارشناسانه این است که چگونه تروریست‌ها به واسطه قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش به عنوان سوژه و آبژه شناسایی می‌شوند. تکنولوژی قدرت مدرن قادر است تا تروریسم را آن گونه که بر اساس منافع خود می‌خواهد مفهوم سازی نماید و علم و دانش در تبیین پدیده تروریسم نمی‌تواند به تعبیر فوکو به تفکر ناب تبدیل شود، چرا که عمیقاً با روابط قدرت درآمیخته شده است. در حقیقت این روابط قدرت است که به تروریسم / تروریست‌ها عینیت و موضوعیت می‌بخشد و به صورت سوژه دانش در می‌آورد.

تروریسم به مثابه خشونت سیاسی ضد هژمونیک

رهیافت ماتریالیسم تاریخی گرامشی درک و برداشت گسترده‌ای را از مفهوم هژمونی / ضد هژمونی و تحلیل تروریسم در چارچوب خشونت ضد هژمونیک در اختیار ما می‌گذارد. در این رهیافت قدرت هژمونیک بسیار گسترده‌تر از آنچه به عنوان سلطه و حاکمیت سرکوب‌گرایانه یک قدرت شناخته می‌شود، درک و فهم می‌گردد. در برداشت گرامشی حاکمیت در سطح ملی - آن گونه که آنتونیو گرامشی تأکید می‌کند - و حاکمیت در سطح بین‌المللی - آن گونه که نئوگرامشی‌هایی مانند رابرت کاکس، استفان گیل و مارک راپرت توضیح می‌دهند - از نوع ویژه‌ای ایجاد می‌گردد که در آن دولت مسلط و حاکم به ایجاد یک نظام ایدئولوژیکی پایه ریزی شده بر اساس مقیاس‌ها، ارزش‌ها، اصول و چارچوب‌های جهانی جهت تفاهم و رضایت همگانی و دوطرفه اقدام می‌کند. در حقیقت کارکرد این



نظام ایدئولوژیکی بر اساس همین مقیاس‌ها، ارزش‌ها، اصول و چارچوب کلی و عمومی صورت می‌گیرد که تأمین‌کننده برتری مداوم و مستمر جهانی دولت هژمونیک یا مجموعه دولت‌ها و طبقات اجتماعی هژمونیک است.¹⁸ به عبارت ساده‌تر، سلطه و حاکمیت یک دولت در سیستم بین‌المللی به تنهایی و به خودی خود برای ایجاد یک ساختار هژمونیک کافی نیست، بلکه هژمونی تنها زمانی ظاهر و تثبیت می‌شود که نحوه و نوع اندیشیدن و شیوه عمل و کارکرد جامعه‌ای که در آن یک دولت حاکم و سلطه‌گر وجود دارد بتواند به انجای گوناگون انواع ممکن و احتمالی اندیشیدن و شیوه‌های عمل و کارکرد دیگر جوامع را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهد. چنین عملکردها و خصوصیات اجتماعی که با ایدئولوژی حاکم بر جامعه هژمونیک جهانی همراه و همساز می‌گردند بلوک تاریخی را تشکیل می‌دهند که می‌تواند در سطح بین‌المللی به بلوک ضد هژمونیک جهانی تبدیل شود و از این طریق اساس و پایه‌های نظم مد نظر خود در عرصه جهانی را بنا سازد.¹⁹

رهیافت گرامشی و نئوگرامشی‌ها نشان می‌دهد بازیگرانی که قادر به تعریف قواعد و هنجارهای سیستم بین‌المللی هستند می‌توانند هنجارها، ایدئولوژی و کنش خاصی را که مغایر با موقعیت هژمونیک آنها تلقی می‌شود، تفکر و عمل تروریستی جلوه دهند و به این ترتیب کنشگران ضد هژمونیک خود را به مثابه «دگر» خود تعریف و باز تعریف کنند.²⁰ قدرت هژمونیک جهانی مخالفان و دشمنانش را به عنوان مخالفان سیستم آزادی خواه بین‌الملل و «تروریست» معرفی می‌کند. در واقع درک هر دولتی از ترور و تروریسم بر اساس الگوهای دوستی و دشمنی آن شکل می‌گیرد که خود زمینه ظهور انواع دگرسازی‌ها و مصادیق برای مفهوم کلی تروریسم را فراهم می‌سازد. از میان

دگرسازی‌های متفاوت و متضاد تنها قدرت مسلط و هژمون جهانی است که می‌تواند به طبقه بندی تروریسم و گروه‌های تروریستی دست بزند و ترور را به مثابه خشونت سیاسی نام شروع تقبیح کند.

از حیث تاریخی صرف نظر از این‌که تروریست‌ها را ضد سرمایه داری، ضد غربی، ضد آمریکایی یا حتی ضد خدا بدانیم و نیز از رادیکال‌های انقلاب فرانسه گرفته تا تهدید کمونیست، ناسیونالیست‌های جهان سوم و بالأخره بنیادگرایان اسلامی امروز، همگی به عنوان خطر و تهدید عمده علیه هژمونی قدرت‌های مسط زمانه خود مطرح بوده‌اند. در حقیقت خشونت‌های ضد هژمونیک همواره در هنگامه‌های تاریخی خود به مثابه ترور و تروریسم مورد بازشناسایی قرار گرفته‌اند.²¹ در حقیقت از این منظر آنچه گروه‌های متعدد با هویت‌های دینی / سکولار و غربی / شرقی را گردهم می‌آورد، عدم پذیرش، رد قاطع و مقابله با قدرت مسلط و هژمونیک است.

سیالیت مفهوم سازی در خصوص تروریسم توضیح می‌دهد که چرا بورژوازی در یک مقطع زمانی به عنوان جریان تروریستی و خرابکار و در مقطع دیگر آنتی تروریسم قلمداد می‌شود. در اواسط قرن نوزدهم، دموکرات‌های رادیکال و سایر اعضای طبقه متوسط لیبرال به عنوان «تروریست» معرفی و باز تعریف می‌شدند. این طرز تلقی ریشه در انقلاب فرانسه داشت که بورژوازی رادیکال «چالشگران قدرت طبقه حاکمه محافظه کار» به شمار می‌رفتند. علت تشکیل «ائتلاف مقدس»^۱ در آن زمان حفظ قدرت الیت به ویژه در کشورهای غیر دموکراتیک نظیر پروس و روسیه معرفی شده است. این در حالی است که در شرایط کنونی



تروریست‌ها عمدتاً مخالفان و چالشگران پیشرفت و آنتی لیبرال - دموکراسی ارزیابی می‌شوند. مثال دیگر تغییر ماهیت ضد خدا و لامذهبی تروریسم به هویت دینی افراطی پس از فروپاشی شوروی و نظام کمونیستی است. در حقیقت غرب در دهه 1980، شوروی را نماد امپراتوری شیطان، لامذهبی و تروریسم معرفی می‌کرد و در عوض مجاهدان افغان و عرب در افغانستان را نماد آزادی‌خواهی و ضد تروریسم معرفی می‌کرد. در حقیقت در دوران جنگ سرد، کمونیسم تنها و بزرگترین تهدید علیه تداوم تسلط دنیای غرب بر جهان ارزیابی می‌شد و برای آن عناوینی مانند تروریست، ضد سرمایه‌داری، ضد دموکراسی و ضد مسیحیت در نظر گرفته می‌شد. این طرز تلقی و مفهوم سازی از تروریسم در اواخر دهه 70 و اوایل دهه 80 و به خصوص پس از روی کار آمدن رونالد ریگان و اوج گیری جنگ سرد و به کارگیری واژه «امپراتوری شیطان»²² توسط وی موجب شد تا تروریسم و کمونیسم با یکدیگر هم معنا و مترادف شوند.

پس از فروپاشی شوروی و به ویژه تحت تأثیر حوادث یازده سپتامبر، تروریسم و تروریست‌ها از هویتی ضد دینی و ضد خدایی کمونیسم خارج شده و هویتی اسلامی به خود گرفته‌اند. در هنگامه فعلی اسلام رادیکال یا بنیادگرا پاد اصلی هژمونی غربی در سطح جهانی ارزیابی می‌شود. اسلام سیاسی، آن گونه که ساموئل هانتینگتون در کتاب **چالش بین تمدن‌ها** می‌نویسد، جدی‌ترین تهدید علیه هویت و تمدن غرب پس از فروپاشی کمونیسم قلمداد می‌شود. علاوه بر غرب، اسلام حکومتی تهدیدی علیه هژمونی روسیه در چین نیز به شمار می‌رود، به طوری که به عنوان تهدید مشترک علیه هژمونی آمریکا و روسیه بازناسایی می‌گردد.

بدین سان تنها قدرت‌های مسلط و هژمونیک هستند که از توانایی هنجاری - فکری، مشروعیت اخلاقی و بالأخره قدرت قهری در تعیین قواعد تروریسم شناسی برخوردارند و می‌توانند «دگر» خود را به عنوان تهدید جهانی برساخته و برچسب تروریست به آن بزنند. پروسه برچسب زنی از طریق کمک نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل و شورای امنیت تسهیل می‌گردد. بر این اساس فیلیپ جنکینز معتقد است:

با در نظر گرفتن نمونه عراق، لاجرم این پرسش مطرح می‌شود که آیا تروریست خواندن یک فرد، گروه یا دولت خاص در واقعیت امر اعمال و رفتار سیاسی آن را بازتاب می‌دهد یا صرفاً پروسه‌ای سیاسی و سیاست رسانه‌ای است که قدرت‌های برتر از آن به عنوان پوشش برای برچسب زنی خود استفاده می‌کنند.²³

وی به طور خاص به ایالات متحده اشاره می‌کند که بعد از واقعه یازدهم سپتامبر با توسل به قدرت مقاومت نا پذیرش، دشمنان خاص خود را «تروریست» تعریف می‌کند.

فرجام بحث

آنچه از دیرینه شناسی و تبارشناسی فوکو و بلوک ضد هژمونیک گرامشی گفته شد، ما را به این فرضیه اساسی می‌رساند که گفتمان سیاست و قدرت بر گفتمان علمی تروریسم سیطره پیدا کرده است. رویکردهای رادیکال، نسبی‌گرا و سازه انگار در مقابل رویکرد استاندارد (علمی) در خصوص تعریف تروریسم و جنگ علیه ترور از تحلیل گفتمانی دفاع می‌کند. برخلاف رویکرد استاندارد که با ارائه تعاریف مدرن در صدد مبرا کردن اقویا از ضعف و قراردادن گروه‌های فرو دست در زمره تروریست‌هاست، سه رویکرد دیگر تعاریف مدرن و استاندارد از



تروریسم / تروریست‌ها را به پروبلماتیک خود تبدیل کرده و از آنها رمز گشایی می‌نمایند. در رویکرد استاندارد مرز میان خوب / بد، خیر / شر و تروریست / ضد تروریست کاملاً مشخص می‌شود و دولت‌های قدرتمند سعی در ایجاد و حفظ این تمایزات می‌کنند. بغرنجی تقابلی رویکردهای پسامدرن در مقابل رویکرد مدرن آن است که با این که دولت‌های قدرتمند با تسلیحات مدرن و تکنولوژی پیشرفته قادرند به ضعف‌ترها آسیب بیشتری برسانند، اما همواره این گروه‌ها و قدرت‌های ضعیف‌تر هستند که به اتهام تروریست بودن یا حمایت از تروریسم در حاشیه قرار می‌گیرند.

نوام چامسکی در چارچوب رویکرد رادیکال معتقد است اگر تنها خصیصه مشترک میان تعاریف ارائه شده از تروریسم را کشتن غیر نظامیان با اهداف سیاسی بدانیم، هیچ کشوری مانند ایالات متحده آمریکا مرتکب اعمال تروریستی نشده است. به نظری این عرف و رویه شکل گرفته در چارچوب گفتمان سیاسی است که اجازه اشاعه تفکری را می‌دهد که ترور را سلاح ضعیفان علیه قدرتمندان قلمداد می‌کند. با این وجود نباید فراموش کرد جنگ قدرتمندان علیه ترور که به کشتار بیشتر غیر نظامیان می‌انجامد خود از مصادیق تروریسم است. در حقیقت جنگ منظم علیه ترور با سلاح‌های پیشرفته و مخرب بیش از جنگ‌های نامنظم تروریستی قربانی می‌گیرد.²⁴

القای ترس شدید و وحشتزده کردن اذهان عمومی از ترور به یکی از روش‌های معمول ابراز شکایت و تلاش برای رسیدن به اهداف سیاسی تبدیل شده است. در حقیقت از آن جا که مفهوم تروریسم، ماهیتاً ذهنی و غیر علمی است، این شکاکیت معنایی زمینه تبدیل دانش تروریسم را به موضوعی سیاسی و رسانه‌ای فراهم کرده است.

رویکرد نسبی‌گرا به تعریف تروریسم بر این عقیده است که مرز میان تروریسم دولتی / غیر دولتی که در رویکرد مدرن بر آن تأکید می‌شود، مبهم و نامشخص است. به عبارت ساده‌تر، در این نگاه گفته می‌شود که اگر تفاوت چندانی میان دولت‌های مدرن و تروریست‌ها از حیث به کارگیری خشونت سیاسی علیه غیر نظامیان وجود ندارد، چگونه می‌توان به ماهیتی اخلاقی بر اساس عینیت‌گرایی در تعریف تروریسم رسید؟ به سخن دیگر، رویکرد نسبی، شکاک و ذهن‌گراست و در آن هیچ تعریف و باز تعریف مدرنی پذیرفته نمی‌شود. حرف اساسی این رهیافت آن است که آنچه بر مبنای منافع سیاسی یک فرد، گروه یا دولتی خاص تروریسم به شمار می‌رود برای ذهن دیگری یادآور «مبارزه در راه آزادی» است. این رویکرد ادعای تعاریف ارائه شده در خصوص تروریسم مبنی بر بی‌طرفی، علم محوری و عینیت‌گرایی را بی‌پایه و اساس دانسته و آنها را برخاسته از دغدغه‌های مضیق امنیتی قدرتهایی می‌داند که به مفهوم سازی آن می‌پردازند.²⁵

بدین سان از آن جا که تروریسم یک برساخته اجتماعی - سیاسی است، مفهوم سازی درباره آن نشأت گرفته از ساز و کارهای ارتباط‌گیری جمعی است که ریشه در خود زبان دارد و بنابراین طرح کننده پلی از معنای مشترک است. از این منظر کارکرد واقعی تعریف تروریسم «مشروعیت زدایی»^۱ از دگر هویتی است. این معانی مشترک می‌توانند به تعبیر سازه انگاران، انگاره‌های مشترکی را خلق نمایند که بر مبنای آن، الگوهای دوستی و دشمنی گفتمان‌های به خصوصی را برمی‌سازند. در چارچوب این الگوهاست که گفتمان «باما» یا «علیه ما» مرزهای معنایی میان تروریست / ضد



تروریست را مشخص می‌کند. به همین دلیل آگاهی از منافع افراد، گروه‌ها، دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی به منظور درک مکانیسم‌های زبانی آنها برای درست جلوه دادن تصویر مد نظر خود و نادرست جلوه دادن تصاویر دیگران از تروریسم اجتناب ناپذیر است.

به طور کلی تروریسم یک مدل از مطالعه موردی برای آن چیزی است که «جنکینز» آن را رویکرد سازه انگارانه به مشکلات اجتماعی می‌داند. منافع بوروکراتیک از این منظر تصویر مد نظر خود را از تروریسم در رسانه‌های جمعی و فرهنگ عمومی ایجاد و از آن حمایت می‌کند.²⁶ دیدگاه وی به وضوح میان کاربرد برچسب «تروریست» و منافع گروه‌ها یا دولت‌هایی که توان تعریف تروریسم را دارند پیوند برقرار می‌کند. جوزف تامن، استاد ارتباطات، رویکرد مشابهی را در پیش می‌گیرد. از منظر وی نباید تروریسم یک واقعیت عینی یا یک پدیده با تعریف جهان شمول در نظر گرفته شود، بلکه می‌بایست آن را به عنوان پدیده ارتباطی و برساخته فهم و درک کرد. به نظر وی ائتلاف رسانه‌های جمعی با ادبیات رهبران در خصوص تروریسم که منجر به تولید سمبل‌های زبانیⁱ می‌شود به ما اجازه می‌دهد که آن را به مثابه یک پروسه ارتباطی که به طور اجتماعی و در گفتمان عمومیⁱⁱ و نه گفتمان علمی ساخته می‌شود در نظر بگیریم.²⁷

در حقیقت قدرت هژمون مفهوم تروریسم / تروریست‌ها را به مثابه یک برچسب سیاسی و به منظور بی‌اعتبار کردن مخالفان و به خصوص چالش‌هایی که در راه استمرار تسلط و هژمونی خود به وجود می‌آورند، به کار می‌برد. از نظر

i. Rhetorical Symbols.
ii. Public Discourse.

تاومن، پروسه اعتبارزدایی^۱ از ضد هژمون‌ها از این طریق موجب به حاشیه رانده شدن مخالفان می‌شود و امکان ارائه هر گونه توجیه ایدئولوژیک یا تحلیل را از سوی آنها می‌گیرد.^{۲۸} جنکینز در این نکته با تاومن هم‌عقیده است که بر ساختگی و برچسب‌زنی «تروریسم» از سوی قدرتهای مسلط و هژمونیک به یک ابزار سیاسی تبدیل شده است.

به نظر وی در سطح بین‌المللی، تروریست یک برچسب سهل الوصول است که قوی‌ترها علیه ضعیف‌ترها تحمیل می‌کنند.^{۲۹} از این حیث گروه‌های مختلف در طول تاریخ معاصر از رادیکال‌های انقلاب فرانسه گرفته تا جنبش‌های چپ‌گرای آنارشیستی، سوسیالیستی، کمونیستی و نهایتاً گروه‌های بنیادگرای اسلامی با یکدیگر وجه مشترک دارند.

به طور خلاصه تعاریف و مفهوم‌سازی‌های معاصر ارائه شده در خصوص تروریسم، غیر علمی و ناکافی هستند، زیرا تروریسم و تروریست‌ها را با توجه به جایگاه ضد هژمونیک آنها طرد کرده و به حاشیه می‌رانند. حرف اساسی ریچارد فالک در این خصوص آن است که با در نظر گرفتن ملاک و شاخص دوگانه در تعریف تروریسم / تروریست‌ها، ملازمت کاربرد توجیه ناپذیر خشونت با اهداف سیاسی پوچ و بی‌معنا می‌شود، چرا که این خشونت می‌تواند به دست یک گروه انقلابی و تجدیدنظر طلب یا حکومتی محافظه کار صورت بگیرد.^{۳۰} نوام چامسکی با فالک در توجه به دوگانگی گریبانگیر تعاریف و کاربردهای معاصر از واژه تروریسم همفکر است. وی به طور خلاصه بیان می‌دارد که زمان آن فرا رسیده تا استانداردهای رفتاری که غرب آنها را به عنوان ملاک ثنویت تمدن / تروریسم و متمدن / تروریست قرار داده است

باز تعریف شود.³¹



8 سال نهم / شماره سی و ششم / زمستان

پی‌نوشت‌ها

1. Daniel White and Gert Hellerich "Neitz and The communicative Ecology of Terror:" The European Legacy, vol.8 No.6 (2003), P.718.
2. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: هیوبرت دریفوس و پل رابینو، میشل فوکو؛ فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه (تهران: نشر نی، چاپ دوم، 1379).
3. Schmid, jongman et al. political Terrorism: a new guide to actors, authors, Concept, databases, theories and Litration, (Amsterdam: North Holland, Transaction Books, 1988), P.5.
4. J. Angelo. Corlett, Terrorism: A Philosophical Analysis (Dordrecht / Boston/ London, Kluwer Academic Publishers, 2003), P.118.
5. Gus Martin, understanding Terrorism; Challenges, Perspectives, and Issues, (Thousand Oaks, CA: Sage Publishers, 2003), P.33.
6. Charles W.Kegly Jr. (Ed) The new Global Terrorism: Characteristics, Causes Controls, (Prentice Hall, 2003), P.1.
7. Schmid, Jongman, Op. Cit, P.xv.
8. هیوبرت دریفوس پل رابینو، پیشین، ص 22.
9. M. Foucault, Discipline and Punish: The Birth of the prison (Middlesex, 1977), p.27
10. Richard Devetk, Postmodernism in Scott Burchill and Andrew Linklater (Ed), Theories of International Relations, (New York, St. Martin Press, 1996), P.181 – 182.
11. J. Bartelson, A Genealogy of Sovereignty (Cambridge, Cambridge University Press, 1995), P.83.
12. Crenshaw, Martha (Ed). "Reflections on the Effects of Terrorism" Terrorism, Legitimacy and Power, (Wesleyan university press: Middletown, Cnn., 1983), P.2.
13. Asta Maskaliunaite, Defining Terrorism in the Political and Academic Discourse, Baltic Defense Review No.8 Vo12, 2002, P.2.
14. Brina Whitaker, "The Definition of Terrorism" The Guardian, May 7,2001. In co.uk / elsewhere / journalist / story/O, 7792, 487098,00.html

<http://www.guardian>

15. George P.Shultz, "Terrorism and the modern World" October 25, 1984, Speech, Department of State Bulletin, No.84, 2093, December 1984, p.3

16. Drake, Richard. Revolutionary Mystique and Terror in contemporary italy, (Bloomington, Indiana University press, 1989), P.xv

17. Robert W.Cox, "Socia Forces, State and World Order: Beyond International Relations Theory". Millennium: journal of International studies, 10, (2) 1981, p.126-155.

18. Robert w.Cox, "Gramsci; Hegemony and International Relations: An Essay in Method", in Stephan Gill (Ed.), Gramsci, Historical Materialism and International Relations, (Cambridge, Cambridge university press, 1993), p.49 – 66.

19. Beril Dedeoglu, "Bermuda Triangle: Comparing Official Definitions of Terrorist Activity", Terrorism and Political Violence, Vol.15, No.3 (Autumn 2003), p.82.

20. Charles Townsend, Terroris: Avery short Introduction, (Oxford: Oxford university press, 2002), p.47.

21. jonathan R. White, terrorism and Homeland Security: an Introduction, (Wadsworth Publishing 2005), p.73.

22. Beav, Pavel K. "Examining the 'Terrorism – war' dichotomy in the 'Russia – chechnya' case: Contemporay Security policy, Vol.24(2003), p.32.

23. Philip Jenkins, Images of Terror: what we can and can't know about terrorism, (New york: Aldine de Gruyter, 2003), p.166.

24. Noam Chomsky, Hegemony or Survival: America's Global Quest for Global Dominance, (New York: Henry Holt and Company, 2003), p.189.

25. Richard A.Falk, "A dual Reality: Terrorism against state and Terrorism by the state" in kegley Jr. (Ed.), Op.Cit,p.53.

26. Philip Jenkins, Op.Cit, p.189.

27. Joseph S.Tuman, Communicating Terror: the Rhetorical Dimenstions of Terrorism (Thousand Oaks, CA: Publishers, 2003), p.3.

28. Ibidl,p.40

29. Philip Jenkins, Op. Cit, p.22

30. Richard Falk, Op. Cit. p.58

31. Noam Chomsky, Op.Cit, p.216.

